

اشعار ابن سینا

(دنباله مقاله های سابق راجع بابوعلی سینا)

بقلم آقای درگاهی کرمانی

شیخ در سرودن اشعار عربی و پارسی مفلق و مبدع بوده و قوت طبع و حسن قریحه خداداد با ترصیعات علمی و تصرفات دقیقه فلسفی را با هم جمع نموده الا اینکه اشعار پارسی او که از دست برد زمانه محفوظ مانده بسیار کم و اشعار عربی او بالنسبه بیشتر است. اشعار پارسی عبارتست از یک غزل و یک قطعه و چند رباعی که ذیلا ایراد میشود:

(غزل)

غذای روح بود بادۀ رحیق الحق	که رنگ و بوش کند رنگ و بوی کل رادق
عقیق بیکر و یاقوت فام و لعل سرشت	های گردد اگر جرعه ای بنوشد بق
بطعم تلخ چو پند پدر و لیک مفید	به نزهت جاهل باطل به نزد دانا حق
حلال گشته به تجویز عقل بر دانا	حرام گشته بفتوای شرع بر احمق
می از جهالت جهال شد به شرع حرام	چو ماه کرسب منکران دن شد شق
شراب را چه کنه زانکه ابلهی نوشد	زبان بهرزه گشاید دهد بیاد ورق
غلام آن می صافم که بر رخ جانان	بیک دو کاسه بیارد هزار گونه عرق
چه در چکد بمیان قح ز حلق کدوی	ز لحن باربدی (۱) خوشتر آید آن لقلق
چو بوعلی می ناب از خوری حکیمانه	بحق حق که وجودت شود بحق ملحق

(قطعه)

ز منزلت هوس گر برون نهی قدمی	نزول در حرم کبریا توانی کرد
ولیک این عمل رهروان چالاک است	تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

(رباعیات)

دل کر چه در این بادیه بسیار شتافت	یکموی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت	آخر بیکمال ذره ای راه نیافت

(۱) به لحن باربدی میسراید (نسخه بدل)



تا باده عشق در قدح ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیزته اند
با جان و روان بو علی مهر علی چون شیر و شکر بهم در آمیخته اند



کفر چو منی گزاف و اسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر جو من یکی و آنهم کافر پس در هه دهر یک مسلمان نبود



با این دو سه نادان که چنان میدانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خر باش که از خری ایشان بمنل هر گونه خر است کافرش میدانند (۱)



از قهر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بندگشاده شد مگر بند اجل (۲)



مائیم بلطف حق تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد تا کرده چو کرده کرده چون تا کرده (۳)

(۱) در پاره ای نسخ رباعیات خیام این رباعی ثبت است ولی دکتر فرید ریش رزن در مقدمه نسخه رباعیات خیام طبع بران و استاد کریستین سن در کتاب موسوم به تحقیقات راجع بر رباعیات خیام انساب آنرا بشیخ ترجیح داده اند

(۲) این رباعی در مجمع الفسحا و پاره ای نسخه های خطی بنام شیخ ثبت شده است ولی فیترجرالد در ترجمه رباعیات خیام با انگلیسی این رباعی را از خیام دانسته است. پرفسور برون در کتاب طب عمیقی در ضمن شرح حال شیخ با اشاره بعقیده فیترجرالد و نقل ترجمه انگلیسی بنام مجمع الفسحارا ترجیح داده است علاوه سبک و مدلول رباعی بنماق شیخ طبیب خادق بوده است میسازد که با شیوه خیام که حکیم الهی و ریاضی دان بوده است

(۳) شیخ ابو سعید ابو الخیر در جواب رباعی فوق گفته است:

ای نیک نکرده و بدیها کرده آنگاه بلطف حق تولا کرده

یر عفو مکن نیکه که هرگز نبود تا درده چو کرده کرده چون تا کرده

از اینجا معلوم میشود اشتباه اشخاصی که رباعی اصلی را جزو رباعیات خیام شمرده اند در صورتیکه ابو سعید ابو الخیر که جواب رباعی مزبور را داده است در اوائل قرن پنجم میلیده است و خیام در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم و نیز دارمستر مستشرق معروف فرانسوی در کتاب شاعری ایرانی رباعیات سه گانه فوق را که رباعی ۴ - ۵ - ۶ باشد جزو اشعار شیخ ثبت کرده است

اشعار عربي

ملخص از يك قصيده

وقد اصبغت عن ليل الشباب
و عمس ليله فكم التصابي

لم عهدى بها معنى رباب
وذاك اخضر من قطار السحاب
و ذلكم نشور للروابي
مفالطه و تبني للمخراب

بأشراك تعوق عن اضطراب
عن الدنيا و ان كانت اهابي
فلما عفتها أغر يتهاى
سوى صبرى ويسفل عن عتابى

وكم كان الصواب سوى الصواب
اخالطهم ونفسى فى مكان

فصار عينك ككالا تارتهم
عندى و نائد صبرى الدارس الهدم

فى حبههم صحه فى حبههم سقم
قد تفهم الحمال مالا تفهم الكتم
بان حدى الذى استدلقته نلم
و المرء يفتى و الايام تنصرم
و اسمم الدهر قولاً كله حكم

اما اصبغت عن ليل التصابى
تنفس فى عذارك صبح شيب

عفا رسم الشباب و رسم دار
فذاك ابيض من قطرات دهمى
فذا يعنى اليك النفس نعبا
كذا دنياك تراب لا تصداع

و يعلق مشاعر النفس عنها
فلولاها لمجت انسلاخى
عرفت عقوقها فسلوت عنها
بليت بعالم يعلوا اذا

و ميل للصواب خلاط قوم
اخالطهم ونفسى فى مكان

ياربع نكرت الاحداث و القدم
كانما رسام السر الذى لهم

ليت الطلول اجابت من به ايدا
او عليها بلسان الحمال ناطقة
اما ترى شيتى تنيك ناطقة
الشيب يوعد و الامال واعده
مالي ارى حكم الافعال سافعة

از قصيده ديگر

رتال جامع علوم انسانی

قد اكرم النقص لما استنقص الكرم
عيني فالفيت داراً ما بها ارم
فيها و منها له الاوزاء و الطم
فليس يجري على امثالهم قلم

و ربما نعمت في عيشها النعم
ليس الذي وجدوا مثل الذي عدموا

رايت ليشاً له من جنسه اجم
في عينه ككفه في اذنه صم
اقل ما في ليس الجل والمظم
باى مكرمة تحكيكى الامم

انا اللسان قديم و الزمان فم
لا الهه انا اذاك المعلم العلم
حتى جلاها بشرحى البند و العلم
لحط رحل عزيمى كنت اعترم

تغيت بد معنا الربع الميلا
فامسى لا رسوم ولا طولولا
نقاسى بعدهم زمنا طويللا
برم من مستحيل مستحيلا
هجرت تجملى هجرأ جيلا
على عزيم فاعقبنا نزولا
اقت له به فلبى كقفلا
هو العقد الذى لن يستحيلا

مالي ارى الفضل فضلا يستهان به
جولت في هذه الدنيا وزخرفها
كجيفة دودت فالدود منشؤه
سيان عندي ان يروا وان فجروا

ليسوا وان نعووا شيئاً سوى نعم
الواجدون ففى العادمون نهى

اسكتت بينهم كالبيت في اجم
انى وان بان عنى من بليت به
مميز من بنى الدنيا يميزنى
باى ماثرة نيقاس بى احد

اما البلاغة فاستلنى الخبير بها
لا يعلم العلم غيرى معلماً علماً
كانت قنائة علوم الحق عاطلة
ولو وجدت طلوع الشمس متسماً
از قصيده ديگر

قفا تجزى معاهدم قليلا
تخونه العفافة كما تراه
لقد عشنا بها زمنا قصيراً
و من يستتبت الدنيا بحال
خليلى بلغ العذال اتى
واتى من اناس ما احلنا
على جفنى لسعدى فرض دعم
عقدت لها الوفاء وان عقدي

فکم اخت لها خطبت فؤادی
منی وسعت لقصدی الارض حتی
فما وجدت الی عذری سیلا
یعول به انخراق الکف جداً

(قطعه)

هذب النفس بالعلوم لترقى
انما النفس كالزجاجة والعلم
و ذر الكل فیهی لكل بیت
فاذا اشرفت فانك حی

(قطعه)

عجبا لقوم يحسدون فضائلی
انى وكيدهم وما عتبوا به
واستوحشوا من نقصهم وكالی
واذا الفتی عرف الرشاد لنفسه

(قطعه)

اشكو الى الله الزمان و صرفه
قدصرت مفناطیس وهو حدید
ابلی جدید فوای وهو جدید
محسن الی توجهت فمكانی

(قطعه)

صیها فی الكاس صرفاً
ظننها فی العکاس ناراً
غابت ضوء السراج
قال جامع علوم انسانی و مطالبات فریبگی

(ایضاً)

نزل اللاهوت فی ناسوتها
قال فیها بعض من هام بها
کنزول الشمس فی ابراج یوح
وهی والکاس و ما مازجها

(قطعه ایضاً)

یا صاح بالقدح الملا بین الملا
فرا تظلل لها النصارى سجداً
ولها بنو عمران اخلصت الولا
فما سقینها فوهة دم الطلا